

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

جلسه ۱۵۲ (شنبه ۱۳/۱۰/۱۳۹۹)

کلام در این بود که آیا خیار غبن، فوری است یا علی التراخی؟ می تواند آن اول فسخ کند، آن دوم، آن سوم، تا آخر.

مرحوم شیخ ره می فرماید: اما استناد قول به تراخی به استصحاب؛ اگر کسی بگوید خیار غبن علی الفور نیست به خاطر استصحاب، اینجا می فرماید این حرف خوب است بنابر آنچه که مشهور شده که وحدت موضوع در قضیه متیقنه و مشکوکه در استصحاب، مراد، وحدت عرفی است یعنی عرف تسامح می کند در موضوع و آنی را که با تسامح موضوع اخذ می کند، اگر باقی باشد جای استصحاب است. مثلا اگر شارع بفرماید الماء المتغیر بأوصاف النجس ینجس، خوب اینجا موضوع بالدقة العقلية ماء متغیر است. چرا؟ چون عقل تمام خصوصیاتی که دخیل در حکم است را دخیل در موضوع می بیند. تمام حیثیات تعلیلیه را حیثیت تقییدیه می بیند. لذا می گوید آنی که نجس هست، ماء متغیر است کما این که اگر در خطاب وارد شود الماء اذا تغیر ینجس، باز موضوع بالدقة العقلية ماء متغیر است و اگر بخواهد موضوع باقی باشد، باید در آن دوم هم که شک می کنیم همین ماء متغیر باشد و لکن عرف در تشخیص موضوع تسامح می کند. مثلا وقتی که به او بگویی الماء المتغیر ینجس یا بگویی الماء اذا تغیر ینجس، می گوید موضوع ذات ماء است. ذات ماء نجس است. منتها کی؟ وقتی که تغیر پیدا کند به اوصاف نجس. عرف تغیر را از حالات و حیث تعلیلی می بیند نه حیث تقییدی. می فرماید اگر کسی بگوید موضوع بالتسامح العرفی اگر باقی باشد کافی است برای استصحاب در این صورت استصحاب بقاء خیار خوب است چون ما شک می کنیم که آیا این خیار استعداد بقاء دارد برای آن دوم یا استعداد بقاء ندارد. بالدقة العقلية که موضوع نیست باقی باشد. بالتسامح العرفی هم که موضوع لازم است باقی باشد، بالتسامح العرفی این شخص خیار داشته، الآن نمی دانیم خیار دارد یا نه؟ استصحاب می گوید خیار دارد.

اما علی ما هو التحقيق که ما احراز نمی کنیم موضوع را در باب استصحاب بقاء خیار غبن، چرا؟ می فرماید چون که در آن قبل که خیار داشته این شخص از باب این که در آن قبل متمکن نبوده از تدارک ضرر. ولی در آن دوم این شخص متمکن از تدارک ضرر است. خوب شخصی که قبلا برایش خیار ثابت بوده، غیر متمکن از تدارک ضرر است. اینی که مشکوک است، متمکن از تدارک ضرر است. این در واقع قیاس است. انسحاب و انجرار حکم است از یک موضوعی به موضوع آخر و این حجت نیست.

بله می فرماید اگر از یک دلیلی لفظی احراز شود موضوع و شک داریم در رافع که آیا رافع حکم آمده یا نیامده؟ اینجا جای استصحاب است.

بعد می فرماید از این کلام ما روشن شده آنی که صاحب ریاض فرموده درست نیست. صاحب ریاض فرموده اگر دلیل خیار غبن اجماع باشد، استصحاب جاری می شود و اگر دلیل خیار غبن لا ضرر باشد استصحاب جاری نمی شود به خاطر این که اگر دلیل خیار غبن لا ضرر باشد، قدر متیقن در آن ثبوت خیار است برای کسی که متمکن از تدارک ضررش نیست. این در آن دوم متمکن از تدارک ضرر است.

بعد می فرماید جناب صاحب ریاض! این حرف شما درست نیست چون اگر موضوع باقی باشد، استصحاب جاری می شود. اگر گفتیم معیار، تشخیص موضوع هست و بقاء موضوع هست بالتسامح العرفی، این استصحاب جاری می شود چه مدرکش اجماع باشد و چه لا ضرر و اگر گفتیم باید موضوع بالدقة العقلية باقی باشد و تسامح غلط است، اینجا استصحاب بقاء خیار نمی شود، چه دلیل ما بر خیار اجماع باشد و چه لا ضرر.

این فرمایشات مرحوم شیخ انصاری ره

سید یزدی ره به شیخ ره اشکال کرده و عجیب است که جناب شیخ! شما در مکاسب درست خلاف آنچه که در رسائل بیان فرمودید، اینجا بیان فرمودید چون در رسائل فرمودید که وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه، بقاء موضوع که شرط است، آیا بالدقة العقلية؟ یه به لحاظ مقام دلیل و دلالت و

اثبات ؟ یا بالتسامح العرفی ؟ اگر گفتیم موضوع باید بالدقة العقلية باقی باشد و واحد باشد، شما آنجا فرمودید دقت عقلی و تسامح عرفی، عام و خاص من وجه است. ممکن است یک جایی موضوع بالتسامح العرفی باقی باشد، ولی بالدقة العقلية باقی نباشد. ممکن است یک جایی موضوع بالدقة العقلية باقی باشد و بالتسامح العرفی باقی نباشد مثلاً اگر ما گفتیم الماء المتغير ینجس، یا اگر گفتیم الماء اذا تغير ینجس، خوب این بالتسامح العرفی موضوع آب است و باقی است و لکن بالدقة العقلية، موضوع، الماء المتغير است. خوب اینجا بالتسامح العرفی هست و بالدقة العقلية نیست. کما این که بر عکس، ممکن است بالتسامح العرفی موضوع دوتا باشد ولی بالدقة العقلية موضوع دوتا باشد. مثلاً قبلاً نماز جمعہ واجب بوده، آن وجوب قطعاً از بین رفته لکن نمی دانم که استحباب باقی است؟ یعنی وجوب بالمرة رفته؟ آن طلب و اراده بالمرة رفته؟ یا نه، شدتش رفته اما اصلش باقی است؟ خوب شدت و ضعف، اتصال، مساوق با وحدت است ولی عرفاً می گویند استحباب غیر از وجوب است لذا اینجا بالتسامح العرفی باقی نیست ولو بالدقة العقلية باقی است.

خوب این یک قول.

قول دوم این بود که به لحاظ دلیل و مقام دلالت موضوع معتبر است. آنی که در خطاب موضوع قرار داده شده. اگر در خطاب بفرماید الماء اذا تغير ینجس، وقتی زوال تغییرش شده بنفسه، نمی دانم آیا نجاست رفته یا نه؟ اینجا استصحاب می شود کرد چون الماء اذا تغير ینجس، موضوع به لحاظ دلیل و خطاب، ذات ماء قرار داده شده اما اگر بفرماید الماء المتغير ینجس، اگر زوال تغییرش شد بنفسه و شک کردم آیا این موضوع عرفاً باقی است یا نه؟ اینجا موضوع به لحاظ لسان دلیل و خطاب الماء المتغير است و این آبی که الآن شک کردم، زوال تغییرش شده. در آنجا فرموده موضوع بالتسامح العرفی است. بقاء موضوع معتبر است و لکن آنی که بالتسامح صدق کند موضوع آن عرفاً، باید باقی باشد. آنجا فرمودید که شارع چه بفرماید الماء اذا تغير ینجس یا چه بفرماید الماء المتغير ینجس، هر کدام که بفرماید عرف می گوید نجاست محمل ذات ماء است و ذات ماء است که نجس است و لکن نمی دانم این حدوث تغییر، علت مبقیه هم هست یا فقط علت محدثه است. خوب

اینجا جای استصحاب است . چرا میزان تسامح عرفی است؟ به خاطر این که این وحدت متیقنه و مشکوکه و اشتراط بقاء موضوع در استصحاب، ما این را از کلمه نقض استفاده کرده ایم در رسائل می فرماید. عرفا اگر موضوع بالتسامح باقی باشد، اینجا استصحاب جاری می شود. خوب در ما نحن فیه هم جناب شیخ! شما خودت قبول داری که موضوع بالتسامح العرفی، شیخص متضرر و شخص مغبون است. این شخص مغبون، قبلا خیار داشته الآن هم خیار دارد. اما این که در صورتی که تمکن از تدارک ضرر داشته، این تمکن از تدارک ضرر عرفا قید موضوع نیست. بله به لحاظ خطاب یا به لحاظ حکم عقل، استصحاب جاری نمی شود.

خوب این اشکال را به شیخ ره کرده اند.

این که موضوع باید بالتسامح العرفی باید باقی باشد نه بالدقة العقلية تا صدق کلمه نقض کند؛ تشخیص این را ما خیلی صعب می دانیم. البته به خودی خود صعب نیست ولی مثالها را که نگاه می کنیم، آن مثالها ما را گیج می کند. مثلا در باب تقلید گفته اند اگر یک شخصی قبلا مجتهد بوده، الآن نمی دانم مجتهد است یا نه؟ می شود جواز تقلید را استصحاب کرد، گفت قبلا این آقا جواز تقلید داشته الآن نمی دانیم جواز تقلید دارد یا نه؟ گفته اند استصحاب جاری نیست چون در مجتهد، اجتهاد عرفا مقوم موضوع است. بالدقة العقلية را کاری نداریم. حتی عرفا مقوم موضوع است. لذا عرفا موضوع یکی نیست. بله اگر این قبلا عادل بوده ولی الآن شک داریم در عدالتش اینجا می توانیم استصحاب بقاء جواز تقلید کنیم چون عدالت، مقوم موضوع تقلید نیست. عدالت، قید حکم است و از حالات به حساب می آید. چرا؟ چون می گویند در واقع می گوئیم این شخص جواز تقلید داشت چون عادل بود. مراد از تسامح عرفی یعنی این که ببینیم موضوع چیست؟ اگر عرفا وقتی که شارع می فرماید الماء المتغیر نجس، پرسید چه چیز نجس است؟ می گوید آب، نه آب متغیر. خوب اینها را عرض کردیم که تشخیصش مشکل است. اگر پرسند این شخصی که مجتهد بوده و جواز تقلید داشته، الآن زوال ملکه اجتهاد شده، این جواز تقلید دارد یا نه؟ شما میگویید نه اجتهاد عرفا مقوم موضوع است. نه، می گوید این شخص جواز تقلید داشت چون مجتهد بود، الآن نمی

دانم جواز تقلید دارد یا نه؟ چه فرقی با عدالت هست؟ یا همین ماء متغیر، اگر بپرسند چه چیز نجس بود؟ می گوید ماء متغیر. می گوید نه، غلط است. عرف نمی گوید ماء متغیر نجس بود. عرف می گوید ذات ماء نجس بود. خوب این حرف، تشخیصش مشکل است. لذا کجا می شود گفت عرفا موضوع باقی است و کجا نمی شود احراز کرد که عرفا موضوع باقی است؟ امر صعبی است و الا اصل این که موضوع در وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه عرفا باقی باشد، کبرایش حرف درستی است چون کلمه ابقاء و کلمه نقض، لاتنقض الیقین بالشک، در جایی که عرفا موضوع باقی باشد نقض صدق می کند. ابقاء صدق می کند.

این فرمایش مرحوم شیخ انصاری ره در رسائل اینطور شیخ ره اشکال کرده.

روی این جهت در ما نحن فیه واقعا اگر مدرک خیار اجماع باشد، خوب عرفا تسامح می کنند و می گویند موضوع عرفا باقی است و اگر دلیل لاضرر باشد می گویند عرفا موضوع باقی نیست. منتها عرض کردیم که این چه فرقی می کند؟ شیخ ره خودش اشکال کرده اگر موضوع باقی است، فرقی نیست که آیا دلیل، لاضرر است یا مدرک، اجماع است و اگر موضوع باقی نیست، فرقی نمی کند و اگر هم موضوع باقی است باز فرقی نمی کند لذا اینجا شیخ ره خلاف آنچه که در رسائل فرموده، بیان فرموده حالا سرش چیست؟ و الله سبحانه و تعالی هو العالم.

بعد مرحوم شیخ ره مطلبی را یا از قول محقق تستری نقل می کند یا از قول شیخ علی کاشف الغطاء ره حالا این یا آن؟ خیلی مهم نیست. می فرماید محقق تستری اینطور فرموده اگر بگوییم اوفوا بالعقود دلالت می کند بر دوام و استمرار و استقرار حکم، در این صورت فرموده خیار فوری است چون اوفوا بالعقود دلالت می کند بر دوام و استمرار و فرقی هم نمی کند که آیا موضوع، این زمان، قید باشد یا ظرف باشد. فرقی نمیکند که بفرماید اوفوا بالعقود فی کل زمان یا بفرماید اوفوا بالعقود یا بفرماید اوفوا بالعقود مستمرا، فرقی نمی کند. مهم این است که آیا این دلیل لزوم، اطلاق دارد؟ عموم دارد؟ یا ندارد؟ فرقی بین این که زمان قید باشد یا ظرف نیست.

و للكلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.